

بازتاب عشق افلاطونی در جهان مسیحیت

علی نقی باقرشاهی*

چکیده

عشق یکی از موضوعاتی است که افلاطون در سه محاوره خود به آنها پرداخته و متفکران در شرق و غرب واکنش‌های گوناگونی به آن نشان داده‌اند که در این مقاله فقط به بازتاب آن در جهان مسیحیت پرداخته می‌شود. بطور کلی در جهان مسیحیت دو جریان فکری در خصوص عشق وجود دارد که یکی متأثر از افلاطون بوده و متفکران آن معتقدند از آنجاییکه اندیشه‌های افلاطون سازگار با دین مسیحی بوده و مغایرتی با آن ندارد، از این رو می‌توان ضمن اعتقاد به سنت مسیحی از فلسفه افلاطون نیز برای فهم بهتر و عمیق‌تر مفاهیم دینی استفاده کرد. غالب متفکران اولیه کلیسا مانند یوحنا، اوریگن، و آگوستین به این جریان فکری تعلق دارند. جریان بعدی واکنشی بود به جریان اول و پیروان آن احساس می‌کردند که عناصر یونانی از طریق متفکران اولیه مسیحی وارد دین مسیحیت شده و آن را آلوده کرده است، از این رو در صدد پیراستن و زدودن مسیحیت از اندیشه‌های یونانی مخصوصاً افلاطونی برآمدند. افرادی چون پولس، لوتر و نایگرن به این جریان فکری تعلق دارند. در این مقاله فقط به آراء اوریگن به عنوان نماینده جریان اول پرداخته می‌شود زیرا او اولین کسی است که پای افلاطون را به جهان مسیحیت کشید، همچنین اشاره ای مختصر نیز به آراء آگوستین خواهد شد. در خصوص جریان دوم نیز به آراء نایگرن پرداخته می‌شود زیرا او بطور جدی به این مسئله پرداخته و حتی کتابی دوجلدی تحت عنوان آگاپه و اروس نگاشته و در صدد مقابله با جریان فکری اول برآمد.

کلیدواژه‌ها: افلاطون، مسیحیت، عشق، آگاپه، اروس، اوریگن، نایگرن، آگوستین

۱. مقدمه

سابقه بحث درباره عشق در غرب به قبل از دوره مسیحیت بر می گردد، یعنی نویسندگان و شعرای یونان باستان مانند هومر و هزیود نیز در آثار خود چه کم‌دی و چه تراژیک به مسئله عشق پرداخته اند. در عالم فلسفه نیز فیلسوفانی نظیر افلاطون و ارسطو به مقوله عشق پرداخته اند. البته آنها از عشق به عنوان نوعی حکمت و خرد یاد می کردند. در واقع از دیدگاه آنها عشق نوعی دوست داشتن حکمت و خرد محسوب می شد. خود واژه فیلسوف از دو بخش فیلو (دوستار) و سوفیا (خرد یا حکمت) تشکیل شده که طبق آن فیلسوف به کسی اطلاق می شد که دوستار و عاشق حکمت بوده است. قبل از افلاطون نیز فیلسوفانی نظیر هراکلیتوس چنین نظری درباره فلسفه داشتند، ولی افلاطون در آثار خود به نحو خاصی به آن پرداخت که بازتاب متفاوتی در میان متفکران بدنبال خود داشت

افلاطون در سه محاوره ضیافت (Symposium)، فایدروس (Phaedrus) و لوسیسیس (Lysis) به مسئله عشق پرداخته و متفکران بعدی در تبیین عشق به اشکال گوناگونی تحت تاثیر افلاطون بوده اند که در این مقاله فقط بازتاب عشق افلاطونی در عالم مسیحیت مورد بررسی قرار میگیرد. ولی قبل از پرداختن به آن لازم است اشاره ای شود به نظر خود افلاطون در باره عشق و سپس نظر متفکران مسیحی در باره آن مورد بررسی قرار گیرد.

مشهورترین محاوره افلاطون در باره عشق محاوره ضیافت است. محور اصلی این محاوره عشق است. افلاطون علاوه بر ضیافت در محاورات فایدروس و لوسیسیس هم به مقوله عشق پرداخته است. در محاوره ضیافت افلاطون سخنرانی شش آتنی را مطرح می کند که در میان آنها سخنرانی سقراط از اهمیت بالایی برخوردار است که محورهای اصلی آن عبارت است از: عشق نوعی میل به چیزی بوده و یا همراه چیزی است که انسان فاقد آن است. عشق طالب آن چیزی است که خوب است. در واقع عاشق می کوشد که آن را تصاحب کند. آن چیزی که بدست می آید قطعاً باید خوب و دائمی باشد نه موقتی. میل به داشتن چیزی برای همیشه ریشه در میل انسان به جاودانگی دارد. جاودانگی نیز با خلاقیت بدست می آید. خلاقیت ارتباط تنگاتنگی با زیبایی دارد. عشق و زیبایی باعث ایجاد جاودانگی می شود. (مجموعه آثار افلاطون، ۱۳۸۰: ۴۲۹-۴۲۹).

ویژه گی خاص محاوره ضیافت این است که در آن افلاطون مسائلی را در باره عشق بطور نامتعارف مطرح می‌کند که در سنت یونانیان رایج نبوده است. نمونه ای از نامتعارف بودن آن انتخاب یک زن به نام دیوتیما به عنوان کسی که برای سقراط سخنانی درباره عشق و ماهیت آن به میان می‌آورد. اگر سخنان سقراط را در محاوره ضیافت همان نظریه افلاطون بدانیم در آن صورت نظر افلاطون در باره عشق همان اروس است، یعنی میل خودخواهانه ای که در پی تصاحب است. عشق در آثار اولیه افلاطون در درجه اول نوعی اشتیاق و یا میل به چیزی است که انسان فاقد آن است و مایل است آنرا تصاحب کند. ریشه خطا در اینجا است که برخی در جهان مسیحیت مانند آندرس نایگرن (۱۵۴۶) و لوتر با چنین تصویری از عشق افلاطونی به سراغ محاوره ضیافت رفته و آنرا مطالعه می‌کردند و در نتیجه عشق خدا به انسان را زیر سوال می‌بردند، زیرا معتقد بودند خدا فاقد چیزی نیست که بخواهد از طریق عشق آنرا کسب کند. از این رو فردی چون جون میکائیل ریست^۱ (۱۹۳۶) با نظر نایگرن در این خصوص مخالف بود. او دلایل خود در مخالفت با آراء نایگرن را در کتابی به نام *اروس و روان: مطالعاتی در باره افلاطون و اوریگن* می‌نویسد، آن اروسی که اوریگن از آن سخن به میان می‌آورد عشق به معنای حریصانه و آزمندانه نیست. ایراد کار نایگرن در این است که او در خصوص عشق افلاطونی فقط به محاوره ضیافت اکتفا کرده است، در صورتی که افلاطون در محاورات *فایدروس*، *لوسیوس*، و حتی *آلکسیاد* هم به موضوع عشق پرداخته و در آنها به هیچ وجه عشق به معنای آزمندانه مطرح نشده است. اوریگن به عشقی اشاره می‌کند که نزولی (descending) بوده و به عشق به مفهوم مسیحی آن یعنی آگاهی نزدیکتر است. اوریگن از تفکر افلاطون برای فهم عمیقتر اعتقادات مسیحی استفاده می‌کرد نه تحریف آن (Osborne, 2002: 53)

محاوره *فایدروس* بعد از محاوره *لوسیوس* نوشته شده است، تقریباً در دوره میانی. این محاوره نیز شامل سه سخنرانی درباره عشق است. در این محاوره سقراط از *فایدروس* می‌خواهد آنچه از *لوسیوس* درباره عشق شنیده است به او بگوید. در این محاوره همچنین از موضوعاتی مانند نفس، جنون، الهام الهی، و هنر بحث شده است.

در محاوره *لوسیوس* نیز سخن از ماهیت دوستی و عشق به میان آمده است. این محاوره از محاورات دوره اول افلاطونی محسوب می‌شود. شخصیت اول این محاوره سقراط است و در آن از دوستی میان *لوسیوس*، *منکسنوس* (Menexenus)، و *هیپوثالس* (Hippothales) سخن به میان آمده است. سقراط در این محاوره به چهار نظر درباره

ماهیت دوستی اشاره می‌کند: ۱- دوستی میان انسانهای خوب، ۲- دوستی میان انسانهای بد، ۳- دوستی میان انسانهایی که نه خوبند و نه بد با انسانهایی که خوب هستند، و ۴- دوستی میان کسانی که بایکدیگر نسبتی دارند.

۲. عشق در عالم مسیحیت

واژه عشق یا محبت و مفهوم آن در دوره آباء کلیسا، رنسانس، و همچنین در دوره معاصر به شکلهای گوناگونی در میان مسیحیان مطرح بوده است. آنها مقوله عشق را به نحوی به رابطه انسان و خدا ارتباط داده و آن را از این زاویه مورد بررسی قرار می‌دهند. ولی چنین نگاهی به مقوله عشق پرسشهای گوناگونی بدنبال خود داشت و در نتیجه پاسخهای متفاوتی نیز پیدا کرد. پرسشهای گوناگونی از قبیل اینکه در بحث عشق که یک طرف آن خدا است آیا خدا را عین عشق، عاشق و یا معشوق بدانیم؟ به عبارت دیگر آیا خدا عین حب است و یا محب است و یا محبوب؟ در این خصوص بحثهای گوناگونی از سوی متفکران مسیحی مطرح شده است که در این مقاله فقط به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

بطورکلی در جهان مسیحیت دو جریان اصلی در باره عشق وجود داشت که یکی متأثر از افلاطون بوده و متفکران این جریان فکری واژه‌هایی چون آگاپه و اروس را که در فرهنگ یونانیان برای عشق بکار برده می‌شد قابل جایگزین با یکدیگر می‌دانستند و در واقع تفاوت زیادی میان آنها نمی‌دیدند. در واقع آراء آنها درباره عشق بیشتر صبغه افلاطونی داشت. مثلاً فردی مانند یوحنا^۲ خدا را عین عشق می‌دانست (Nygren, 1953: 197). اوریگن نیز معتقد بود خدا نسبت به همه انسانها عشق می‌ورزد و آنها را دوست می‌دارد، از این رو می‌توان گفت خدا خود عاشق است (Osborne, 2002: 167). در خصوص اروس و آگاپه نیز او معتقد بود که آنها را می‌توان جایگزین هم قرار داد، یعنی او تفاوت چندانی میان آنها قائل نبود.

آگوستین^۳ (۳۵۴-۴۳۰) نیز مانند اوریگن در این خصوص کاملاً متأثر از افلاطون و افلوپین بوده است. آگوستین معتقد بود که یک رابطه خاصی میان معرفت به خیر، عشق به خیر، و اراده به خیر وجود دارد. برخی معتقدند که این نوع نگاه آگوستین به عشق هم یک نگاه مسیحی بوده و هم از یک صبغه افلاطونی برخوردار است. به نظر آگوستین این سه جزء عشق در خدای واحدی جمع‌اند (Rist, 2003: 28). در واقع تثلیث عاشق و معشوق و عشق یا تثلیث پدر و پسر و روح القدس در خدای واحدی

جمع هستند. توماس آکوینی^۴ (۱۲۷۵-۱۲۲۱) معتقد است که در نظر آگوستین عشق (روح القدس) رابط میان عاشق (پدر) و معشوق (پسر) است، یعنی عشق در نظر آگوستین نوعی حلقه اتصال است، ولی برخی از نویسندگان مسیحی با این برداشت توماس آکوینی از معنای عشق آگوستینی موافق نیستند (Osborne, 2002: 201-214). آگوستین حتی فضیلت را نیز نوعی عشق به خدا می‌داند. او فضائلی مانند عدالت را براساس عشق به خدا تعریف می‌کند (Rist, 2003: 161). او همچنین عشق را نوعی هدیه خدا به انسان می‌داند (Ibid: 161). از نظر آگوستین خدا از طریق فضل و عنایت خود عشق را در دل انسانها قرار می‌دهد (Ibid: 185). نقش فضل الهی (grace) در آگوستین دقیقا مانند نقش اروس در فلسفه افلاطون است. در افلاطون نیز خدا الهام بخش عشق است، یعنی خدا از طریق عشق می‌تواند شرایط را برای یک زندگی سعادت‌مند برای انسان فراهم بیاورد (Ibid: 181). در واقع آگوستین عشق را نوعی فضل الهی می‌داند و در اینجا او در مقابل فردی بنام پلاگیوس^۵ قرار می‌گیرد که انسان را فاعل افعال خود می‌دانست و اعتقادی به فضل و عنایت الهی نداشت. آگوستین حتی معتقد است که ما تا عاشق نباشیم نمی‌توانیم عادل و یا حکیم باشیم. او می‌گوید معمولا اکثر مردم آنچه را که باید دوست داشته باشند دوست نمی‌دارند (Ibid: 181). از نظر او در عشق باید به خدا متوسل شد تا از این طریق بتوان به سعادت رسید. هدف یک زندگی خوب نیز رسیدن به سعادت است (Ibid: 162). او می‌گوید باید موجودات زیبا را دوست داشت ولی او به تاسی از افلاطون معتقد است نباید موجودات زیبا را با منشاء زیبایی موجودات خلط نمود (Ibid: 162). آگوستین در آثار خود همچنین عشق به همسایه را مطرح می‌کند و معتقد است عشق به همسایه را باید در عشق به خدا دید. یعنی او عشق به همسایه را عین عشق به خدا می‌داند (Ibid: 163). او در کتاب *شهر خدا* خود می‌گوید: یک انسان خوب از این دنیا استفاده می‌کند برای اینکه بهره‌ای از خدا ببرد در حالی که شیطان از خدا استفاده می‌کند تا از این دنیا لذتی ببرد. (Augustine, 1998: 15.7).

جریان دیگر در جهان مسیحیت جریانی بود که اعتقاد به تفکیک میان دو واژه آگاپه و اروس داشته و آگاپه را یک واژه خاص مسیحیت دانسته و اروس را واژه خاص یونانیان می‌دانست. متفکرانی چون پولس^۶، لوتر و نایگرن از حامیان جریان دوم هستند و معتقدند که نویسندگان و فیلسوفانی چون یوحنا، اوریگن، و آگوستین، و آباء کلیسای اولیه قرون وسطی تحت تاثیر فرهنگ یونانی بوده و عناصر یونانی مخصوصا افلاطونی

در اندیشه آنها رسوخ کرده و باعث شده بود که از مسیحیت ناب دور افتاده باشند. البته لوتر در موارد دیگر بسیار متأثر از آگوستین بوده است ولی در این خصوص با آگوستین موافق نیست. این جریان فکری در غرب دارای طرفداران و مخالفانی بوده که در این مقاله فقط به آراء نمایندگان این دو جریان در خصوص عشق خواهیم پرداخت. ابتدا به آراء کلی اوریگن به عنوان اولین کسی که در عالم مسیحیت کوشید پای افلاطون را در تبیین اعتقادات مسیحی باز کند خواهیم پرداخت؛ سپس به آراء آندرس نایگرن به عنوان کسی که شدیداً نگران نفوذ اندیشه های یونانی مخصوصاً افلاطون در مسیحیت بوده می پردازیم. او در خصوص مفهوم عشق در مسیحیت تحقیقات وسیعی انجام داد که حاصل آن تالیف کتابی به نام *آگاپه و اروس (Agape and Eros)* بوده که نفوذ قابل توجهی در میان متفکران مسیحی معاصر داشته است. او در این کتاب کوشید ثابت کند که آگاپه عشق به معنای مسیحی بوده و اروس نیز عشق به معنای یونانی است و آنها را به هیچ وجه نمی توان جایگزین هم قرار داد.

۳. اوریگن^۷

برای اوریگن نیز به عنوان یک عالم دینی این سوال مطرح بود که آیا می توان از واژه اروس (عشق) برای بیان رابطه خدا با انسان استفاده کرد و یا اینکه استفاده از چنین کلمات و زبانی مناسب مسیحیت نبوده بلکه باید از کلماتی مانند مهر و محبت (*charity*) که بیشتر صبغه دینی دارند استفاده کرد. به نظر اوریگن می توان برای بیان چنین رابطه ای از واژه اروس استفاده نمود (Osborne, 2002: 52). بطور کلی یکی از مسائلی که در عالم مسیحیت مطرح بود این بود که آیا باید از خدا به عنوان یک عاشق یاد کرد یا معشوق. اوریگن در کتاب خود به نام *تفسیر نغمه نغمه ها (Commentary on Song of Songs)* خدا را به عنوان کسی معرفی می کند که نسبت به انسانها عشق می ورزد و آنها را دوست دارد و خود عاشق است (Ibid: 167). او در این کتاب از نظم بخشیدن به عشق سخن به میان می آورد. یعنی انسانها از این حیث که انسان هستند و موجودات عاقلی هستند و یا اینکه انسانهای خاصی هستند ممکن است مورد عشق و دوست داشتن قرار بگیرند. اوریگن برای روشن شدن بیشتر این نکته به عشق خدا نسبت به انسان اشاره می کند. او می گوید خدا همه موجودات را دوست دارد و به هیچ موجودی نفرت ندارد. البته در عشق خود نسبت به موجودات تمایزی نیز قائل است. یعنی در عشق خدا به عبری ها و مصری ها و یا در عشق او نسبت به موسی و هارون

تفاوت وجود دارد. ولی چنین تمایزی در عشق او مانع عشق کلی او به همه موجودات نمی‌شود (Ibid:168).

در بخش دیگری از این کتاب اشاره می‌کند به عشقی که انسان نسبت به دیگران دارد. او معتقد است چنین عشقی به دیگران مانند عشق به همسایه است. اوریگن می‌گوید: گاهی ممکن است ناجی به صورت یک همسایه ای ظاهر شود و هنگامی که انسان توسط افراد شروری آسیب دیده و به صورت نیمه جان به زمین افتاده است او انسان را به حال خود رها نمی‌کند. نتیجه اینکه مسیح به ما عشق می‌ورزد و همچنین به ما توصیه می‌کند که یکدیگر را دوست داشته باشیم (Ibid:168).

در مقدمه کتاب آمده است که خود خدا اولین متعلق عشق است. در بخش سوم کتاب نیز متعلق اول عشق خدا و سپس همسایه معرفی شده است. ممکن است کسی اشکال کند که عشق خدا به انسان ناسازگار با نظام افلاطونی عشق است. اوریگن مسئله عشق خدا به موجودات را با اشاره به سخن یوحنا (John) مطرح می‌کند. هر چند در متن کتاب آمده است که آگاپه (agape) و اروس در نهایت به یک چیز منتهی می‌شوند. این به این معنی است که اوریگن به لحاظ گرایش‌های افلاطونیش مایل نیست تفاوت زیادی میان آگاپه و اروس قائل بشود. به نظر او هر چیزی را که بتوان به نحو صریح به خدا به عنوان عاشق نسبت داد آگاپه است. اوریگن معتقد است خدا نسبت به مخلوقاتش آگاپه دارد. آگاپه نامی است که موجودات نسبت به خدا دارند. اروس به ندرت به خدا نسبت داده می‌شود. او در کتاب تفسیر نغمه نغمه‌ها نیز از خدا به عنوان عاشق نفوس یاد می‌کند. ممکن است تصور شود از آنجاییکه اوریگن در برخی موارد از خدا به عنوان کسی که آگاپه دارد و در برخی موارد نیز از او به عنوان کسی که اروس دارد یاد می‌کند بیانگر نوعی عدم انسجام در نظام فکری او می‌باشد و سپس نتیجه گرفته شود که او به خدا به عنوان یک عاشق قائل نبوده است و یا گفته شود که اساساً نظام فکری او چیزی شبیه نظام فکری افلوپینی است و خود مطلب خاصی برای گفتن ندارد (Ibid:169). برخی از نویسندگان مانند ریست معتقدند چنین نتیجه‌گیری عجولانه بوده و کاملاً اشتباه است. زیرا چنین نتیجه‌گیری بیانگر عدم درک دقیق از آراء و نظرات اوریگن و افلاطون می‌باشد. در اینجا دو مطلب باید کاملاً روشن شود. ۱- نخست اینکه ماهیت عشق به انسان آنطور که در کتاب تفسیر نغمه نغمه‌ها مطرح شده است چگونه است؟ یعنی ماهیت عشقی که طبق آن هر انسان به عنوان یک همسایه تلقی می‌شود فارغ از هر شان و مقامی که دارد چگونه عشقی است؟ ۲- اینکه آیا

چنین عشقی نوعی تنزل رتبه برای خدا محسوب نمی شود؟ (Ibid: 169). نمایندگان هر یک از جریاناتی که به آنها اشاره شد بر اساس چارچوب فکری خود به این سوالات پاسخ داده اند.

اورینگن خود اعتقاد به نوعی انسان دوستی (philanthropy) خدا دارد، یعنی معتقد است که اساسا خدا انسان دوست است. این چیزی است که او در کتاب تفسیر نغمه نغمه ها نیز به آن اشاره کرده است. البته انسان دوستی خدا در نظر اورینگن با نظر رواقیون و افلاطون تفاوت دارد. اساسا انسان دوستی فضیلتی است که در دوره هلنی به حکام نسبت داده می شد و این یک معنای سمبولیک داشت که طبق آن پادشاهان نیز بصورت خدایان تصور می شدند. بنابراین، ما چه فرض کنیم که انسان دوستی ابتدا از ویژه گیهای خدایان بوده و سپس به انسانها اطلاق شد و یا بالعکس آنچه کاملا روشن است این است که در دوره هلنی انسان دوستی فضیلتی بود که مسلما از آن کسانی بود که به دلیل شان و منزلتشان بالاتر از کسانی بودند که دریافت کننده مواهب بودند. یعنی این نوعی لطف و عنایت خدایان محسوب می شد و بیانگر توجه آنها به رفاه انسانها بوده است. همانطور که گاهی نیز برخی از حکام نسبت به زندانیان رافت و دلجویی نشان می دهند اما چنین دلجوییها و رافتها چیزی از ارزش حکام و خدایان نمی کاهد، زیرا آنها از برتری و شایستگی کافی برخوردار بودند. رواقیون نیز معتقد بودند که خدایشان انسان دوست است. نظر کلمنت اسکندارنی نیز شبیه رواقیون بود. در نظر رواقیون انسان دوستی خدا جزء مشیت او محسوب می شد. خدا به انسان کمک می کند، مواظب آنها است، و آنها را هدایت می کند. خدای رواقیون در ذات عالم (-) Immanent است ولی خدای افلاطونیهای قرون وسطی منزله از عالم (Transcendent) و متعالی است. در هیچیک از موارد فوق انسان دوستی خدا متضمن تنزل مقام الوهیت نیست (Ibid : 172).

اورینگن انسان دوستی خدا را به دو صورت مطرح می کند. یکی از طریق تجسد خدا و زندگی و مرگ مسیح. دیگری از طریق وحی و تجلی آن در کتاب مقدس و تعالیم حضرت مسیح. به نظر او این دو مورد کاملا با یکدیگر شباهت دارند. یعنی هم زندگی و تعلیم مسیح و هم کتاب مقدس جزء وحی و کلام الهی هستند و هدفشان نجات و رستگاری انسان است. وحی اولیه مطرح شده در عهد عتیق با ظهور حضرت مسیح کامل می شود و این به این معنی است که عشق به انسان تداوم دارد (Ibid: 173).

۴. آندرس نایگرن^۸

الهیات عشق نایگرن مبتنی بر رسائل پولس و تفسیر مارتین لوتری از آنها بوده است. مارتین لوتر تلفیقی را که افرادی مانند آگوستین میان اروس و آگاپه ایجاد کرده بودند به هم زد و به دنبال او آندرس نایگرن نیز اعلام کرد که واژه مناسب عشق در مسیحیت آگاپه است (Nygren, 1953: 692). نایگرن نظریه لوتر را قبول داشت و آنرا در مقابل نظر آگوستین قرار می‌داد. در نظر آگوستین فقط یک عشق وجود دارد و آن عشق به خدا است. حتی وقتی ما همسایه را دوست می‌داریم باید خدا را دوست بداریم. یعنی ما باید از طریق عشق به خدا همسایه را دوست بداریم. ولی در نظر مارتین لوتر فقط یک عشق وجود دارد و آن عشق به همسایه است. یعنی حتی وقتی ما به خدا عشق می‌ورزیم باید خدا را در همسایه دوست بداریم و به او عشق بورزیم. نایگرن به تاسی از پولوس عشق بیواسطه به خدا را قبول نداشت.

نایگرن در تحقیقات و مطالعات خود کوشید که عشق به معنی اصیل و مسیحی آن که هیچ رگه یونانی و یهودی در آن نباشد را شناسایی کند. او بعد از تحقیقات خود به این نتیجه رسید که کلمه آگاپه واژه خاص و مناسبی برای مسیحیت بوده و کلمه اروس نیز واژه مناسب فرهنگ یونانیان است. در این خصوص او حتی منتقد یوحنا نیز بود و معتقد بود که حتی یوحنا نیز متأثر از فرهنگ هلنی بوده است. او معتقد است ما نمی‌توانیم خدا را با اروس دوست داشته باشیم، زیرا اروس یک اصل و شعار شرک آمیزی است. البته این را نیز قبول دارد که واژه آگاپه قبل از مسیحیت در فرهنگ یونانیان و دین یهودیت مورد استفاده قرار می‌گرفت. این را نیز قبول داشت که واژه آگاپه در واقع از یونان باستان و عالم یهودیت وارد عالم مسیحیت شده است. ولی معتقد است که با همه اینها عشق در مسیحیت معنی خاص خود را دارد و کاملاً با معنای یونانی آن تفاوت دارد.

همانطور که اشاره شد او در این خصوص اقدام به نوشتن کتابی به نام آگاپه و اروس نمود. او در جلد اول این کتاب به دو واژه آگاپه و اروس در مسیحیت و افلاطون می‌پردازد. در جلد دوم نیز به نزاع میان خود متفکران مسیحی در عهد جدید می‌پردازد. او در این کتاب می‌نویسد: جای هیچ تردیدی نیست که اروس و آگاپه به دو جهان معنوی جداگانه ای تعلق دارند که هیچ ارتباطی میان آنها وجود ندارد. آنها نماینده ارزش واحدی نیستند و در هیچ شرایطی نمی‌توانند جایگزین یکدیگر بشوند.

(Ibid:31)

از این رو وقتی عهد جدید از عشق سخن می گوید از واژه آگاپه استفاده می کند و همیشه از به کار بردن واژه ای به نام اروس اجتناب می کند. این ویژه گی مهم زبانی (استفاده از واژه خاص) نمی تواند اتفاقی باشد و این پرسش را در ذهن ایجاد می کند که چرا کتاب مقدس از یک کلمه خاص آنطور که مناسب مسیحیت است استفاده می کند. (Ibid:33)

بنابراین ما حق داریم بگوییم که آگاپه برای مسیحیت محوریت دارد. آگاپه پاسخی است برای بسیاری از پرسشهای اخلاقی و دینی. آگاپه به عنوان یک خلق جدید مسیحیت به ما به ارث رسیده است و تاثیر خود را بر هر چیزی در مسیحیت گذاشته است (Ibid: 48). برخی ممکن است خطا کرده و آگاپه را شکل اعتلاف یافته اروس تلقی کنند در صورتی که چنین تصویری درست نیست (Ibid:52)

به نظر نایگرن افلاطون گرایی عمیقا در مسیحیت رسوخ کرده و باعث ایجاد چنین مشکلاتی شده است. او همچنین معتقد است که اوریگن در دیدگاه خود در باره عشق کاملا تحت تاثیر یونانیان قرار داشته و این بر نظر او درباره عشق نیز تاثیر گذارده است. نفوذ جریان فکری هلنی و نوافلاطونی در تفسیر اوریگن از کتاب نغمه نغمه ها و آثار دیگر او نیز کاملا مشهود (E.Murphy, OCarm, P.19)

مشکل اصلی در اینجا است که افرادی چون اوریگن به خاطر گرایشات افلاطونیشان اعتقاد به نوعی تاویل و تفسیر باطنی بودند و حتی معتقد بودند که حتی آیات منسوخ کتاب مقدس را نیز می توان تاویل نمود. اوریگن کتاب نغمه نغمه ها را نیز با این روش تفسیر کرد. لوتر معتقد است که تفسیر باطنی از نغمه ها هر چقدر هم فاضلانه باشد حقیقت نغمه ها را که هدف اصلیشان هدایت انسانها به سوی یک زندگی مفید و سعادت مند است تحریف می کند. (Ibid:34)

نایگرن در کتاب آگاپه و اروس خود تحقیق مبسوطی در باره این دو واژه نموده و ابعاد گوناگون آنها را واکاوی کرده که به خلاصه ای از آن اشاره می شود:

آگاپه: به نظر نایگرن آگاپه یگ عشق خودجوش (spontaneous) و بدون انگیزه (unmotivated) است. یعنی در این نوع عشق انسان در پی انگیزه ای نیست، بطور کلی در آگاپه بیرون از خود انگیزه ای وجود ندارد. همچنین آگاپه در مقابل ارزش بی تفاوت است. مثلا خدا گناهکاران را نیز فارغ از اینکه چه کسانی هستند دوست دارد. همچنین آگاپه خلاق است (Nygren, 1953: P.78). آگاپه عشقی است که ارزش آفرین است. بعلاوه، آگاپه شروع کننده انس و الفت با خداوند است. آگاپه عشقی است

از بالا به پایین. یعنی عشقی است از جانب خدا به انسان نه بالعکس. این عشق خدا محور است نه خود محور. بهترین نمونه آگاپه مرگ مسیح بر روی صلیب است. خدا عشق به انسانها را از این طریق نشان می‌دهد. در عهد جدید آمده است " اما ببینید خدا چقدر ما را دوست داشت که با وجود اینکه گناهکار بودیم، مسیح را فرستاد تا در راه ما فدا شود". (نامه پولس به مسیحیان روم ۵:۸)

اروس: به نظر نایگرن اروس یک عشق حریصانه و آزمندانه است. یعنی در آن نوعی میل و آرزو و جهد و کوشش وجود دارد. او به نقل از جی. سیمبل (Symbol) می‌گوید اروس یونانی اراده معطوف به تملک و تصرف است. اروس به محض رسیدن به مطلوب خود از بین می‌رود (Nygren, 1953: 176). در عین حال نایگرن معتقد است اروس فراتر از یک عشق نفسانی است. در این خصوص او می‌گوید: " اینکه گفته شود اروس صرفاً یک عشق آزمندانه ای است به نظر می‌رسد هنوز تعریف کافی از آن ارائه نشده است. زیرا عشق آزمندانه عشقی است که انسان را به پایین می‌کشد و او را وابسته به اشیاء زمانی می‌کند که چنین عشقی عشق آزمندانه ای است. در حالی که اروس عشقی است که انسان را به بالا می‌کشد. یعنی نوعی میل و کشش نفس انسان بسوی جهان ملکوت است. (Ibid:176-7) اروس طریق انسان بسوی خدا است. اروس راهی است که انسان از طریق آن بسوی خدا صعود می‌کند نه راهی که بواسطه آن خدا بسوی انسان حرکت بکند. (Ibid:178) اروس یک عشق خودمحورانه ای است. هدف این عشق تملک چیزی است که ارزشمند است و انسان به آن نیاز دارد. (Ibid:180) در اروس عاشق مجذوب متعلق عشق می‌شود. عاشق می‌کوشد متعلق عشق را به تملک خود در بیاورد. این عشق از روی نیاز است. یعنی نوعی سیر صعودی بسوی آن چیزی است که ارزشمند است. در واقع سیر انسان بسوی خیر مطلق و زیبایی مطلق و در نهایت بسوی خدا است. این یک ایده افلاطونی است که در مسیحیت رسوخ کرده است. (Ibid:176)

در صورتی که متعلق عشق در آگاپه ضرورتاً جذاب نیست. عاشق خود را به متعلق عشق عرضه می‌کند. در آن یک سیر نزولی وجود دارد. به نظر نایگرن مسیحیت نوعی پیروزی آگاپه بر اروس یونانی است. مسیحیت در جهانی ظاهر شد که مملو از اروس بود. از این رو طبیعی است که مردم از عشق آزمندانه و صعودی برخوردار بوده باشند، زیرا همه چیز تحت سلطه چنین میل و اشتیاقی قرار داشت. در مسیحیت از یک عشق دیگری نیز سخن به میان آمد. در واقع در مسیحیت سخن از راه انسان به سوی خدا

مطرح نیست بلکه راه خدا به سوی انسان مطرح است. بطور کلی مسیحیت نمی تواند با اروس کنار بیاید زیرا نجات و رستگاری انسان به معنای واقعی آن را ناشی از عنایت الهی می داند نه صرفاً عمل انسان. وصال مسیحی براساس اروس نیست بلکه مبتنی بر آگاپه است. اروس جانبدارانه است ولی آگاپه بیطرف است، از این رو همه انسانها را در بر می گیرد حتی گناهکاران را.

نایگرن معتقد است مفهوم اروس یک مفهوم ضعیفی نیست، از این رو بسیاری از متفکران مسیحی بجای کنار گذاشتن و نادیده گرفتن آن کوشیدند به نوعی میان اروس و آگاپه سازشی ایجاد کنند که این بیانگر بازگشت آن است. نایگرن معتقد است که اساساً تاریخ مسیحیت شاهد جنگ میان این دو مفهوم از عشق بوده است.

۵. اشکالات نظریه نایگرن

ریشه اصلی اشکال نظریه الهیات عشق نایگرن در این است که او درباره این موضوع تفکر خود را عمدتاً بر نامه های پولس و تفسیرهای لوتری از آن استوار نموده است. ایروینگ سینگر (Irving Singer) (۱۹۲۵-۲۰۱۵) استاد فلسفه و مولف کتاب فلسفه عشق بعد از خواندن نظریه نایگرن اظهار داشت: نظریه مسیحیت درباره آگاپه به نحوی است که عشق انسانها نسبت به یکدیگر را طرد کرده و نادیده می گیرد. به نظر می رسد دو اشکال اساسی در نظریه نایگرن وجود دارد:

۱. میان طبیعت و عنایت الهی جدایی ایجاد می کند: از نظر نایگرن آگاپه عشق خدا و عشق مسیحیان است. عشق واقعی فقط با توجه به نقش آن در نجات و رستگاری انسان قابل قبول است. او معتقد است که مشرکان قبل از میلاد مسیح عشق حقیقی را نمی دانستند. سؤال مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا مشرکان فقط در پرتو آگاپه می توانند عشق بورزند؟ آیا بعد از هبوط عشقی در انسان باقی مانده است؟ در این خصوص در میان مسیحیان اختلاف نظر وجود دارد. پاسخ کاتولیکها و ارتدوکسها به این پرسش مثبت است. اما پروتستانها با توجه به نظر خاصی که در باره هبوط انسان و نقش عنایت و فضل الهی در نجات و رستگاری انسان دارند نظر مثبتی ندارند. آنها در واقع میان طبیعت و فضل الهی تفکیک قائلند. نظر نایگرن هم مبتنی بر این تفکیک است.

مسیحیان معتقدند انسان دارای دو بعد است، یکی بعد هبوطی انسان که آغشته به گناه است و دیگری بعد ملکوتی انسان که شریف است. طبق نظر حضرت مسیح حتی

گناهکاران هم عشق می‌ورزند. البته آگاپه مسیحی والاتر و شریفتر از عشق است. به نظر نایگرن، اروس معمولی‌ترین نوع عشق است. البته اروس را نمی‌توان کاملاً نادیده گرفت بلکه باید به آن قداست بخشید.

۲. عدم امکان عشق به خدا: به نظر پاسکال یک دین واقعی باید از نوعی التزام به عشق ورزیدن به خدا برخوردار باشد که چنین سخنی در نظام فکری نایگرن قابل قبول نیست. در اوایل قرون وسطی نیز تاکید بر عشق ورزیدن با خدا وجود داشت. ولی در نظر لوتر عشق به خدا یعنی عشق به همسایه. او معتقد است انسان نمی‌تواند بی‌واسطه به خدا عشق بورزد بلکه باید از طریق عشق به همسایه او را دوست داشت. در این خصوص نایگرن با لوتر موافق بوده و با آگوستین مخالف بود. در نظر آگوستین فقط یک نوع عشق وجود دارد و آن عشق به خدا است. نایگرن معتقد است عشق مسیحی همیشه رو به پایین دارد. از این رو اروس نه تنها جایی در مسیحیت ندارد بلکه جایی در عشق ما به خدا نیز ندارد. بدین طریق نایگرن عشق به خدا را رد می‌کند. یعنی معتقد است با اروس نمی‌توان خدا را دوست داشت، زیرا اروس یک مفهوم شرک‌آمیز است.

۶. نتیجه‌گیری

متفکران مسیحی قبل از اینکه مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم شرقی اعلام شود و همچنین قبل از تشکیل شوراهای کلیسا در ابراز عقایدشان آزاد بودند. آنها در آن زمان بیشتر به فلسفه افلاطون گرایش داشته و او را بر ارسطو ترجیح می‌دادند زیرا آنها آراء افلاطون را با اعتقادات مسیحی سازگار می‌دیدند حتی برخی به علت انطباق نظام فکری افلاطون با اعتقادات مسیحی او را یک مسیحی قبل از میلاد می‌دانستند. زیرا اولاً در نظام فکری افلاطون نوعی تثلیث وجود داشت که با نظریه تثلیث مسیحی قابل انطباق بود، ثانیاً در دیدگاه افلاطون اعتقاد به وجود یک عالم غیر مادی وجود داشت. ثالثاً در نظام فکری افلاطون اعتقاد به تجرد نفس وجود داشت که همه اینها با اعتقادات دینی کاملاً در انطباق بود. این سه مورد در نظام فکری ارسطو تصریح نشده بود. مضاف بر اینها در آن زمان برخی از فرقه‌های التقاطی در عالم مسیحیت مانند فرقه غنوصیه بوجود آمدند و شعارشان این بود که تنها راه نجات انسان معرفت و عرفان است. در چنین فضایی متفکرانی چون اوریگن با مطالعه فلسفه افلاطون کوشیدند میان عقل‌گرایی یونانی و مسیحیت سازشی ایجاد کنند و از این طریق عرفان به معنای حقیقی را به

جامعه مسیحی معرفی کنند که این خط فکری در آگوستین به اوج خود می‌رسد، یعنی آگوستین در فلسفه خود طوری آراء افلاطونی را با اعتقادات مسیحی تلفیق کرد که نه اندیشه افلاطون مخدوش شد و نه اعتقادات دینی مسیحی تحریف شد. اوریگن حتی در اعتقادش به تثلیث نیز متأثر از افلاطون بوده یعنی دیدگاه او در باره نظریه تثلیث به تفکر توحیدی نزدیکتر بوده است شاید به همین دلیل شورای کلیسا بعدها نظر او را در این خصوص مردود اعلام کرد. در خصوص عشق نیز دیدگاه اوریگن متأثر از افلاطون بوده است. ولی برخی از علمای مسیحی با چنین رویکردی کاملاً مخالف بودند و معتقد بودند که مسیحیت را باید از عناصر یونانی پاک کرد. افرادی چون لوتر و آندرس نایگرن از چنین تفکری برخوردار بودند. آنها به علت تعصبی که نسبت به مسیحیت داشتند حضور عناصر یونانی مخصوصاً افلاطونی در مسیحیت را برنتابیده و از این رو در صدد مقابله به این جریان فکری برآمدند. در صورتی که آشنایی متفکران اولیه مسیحی با فلسفه افلاطون باعث شکوفایی و غنای فلسفه مسیحی شد. البته بسیاری از نویسندگان مسیحی با دیدگاه تنگ نظرانه افرادی چون نایگرن موافق نبودند. در خصوص موضوع عشق نیز به نظر می‌رسد متفکرانی چون اوریگن و آگوستین در پرتو تعالیم افلاطون توانستند تصویر دقیقتر و روشنتری از عشق و ماهیت آن ارائه کنند و از این طریق تفکر مسیحی را غنیتر نمایند.

پی‌نوشت

- ^۱ - John Michael Rist متفکر انگلیسی الاصل، متکلم کاتولیک، و استاد برجسته دانشگاه تورنتو کانادا که مطالعات وسیعی در فلسفه یونان و فلسفه مسیحی داشته است. او مخالف دیدگاه نایگرن بود
- ^۲ - John نویسنده انجیل یوحنا و یکی از حواریون حضرت عیسی بود که در ۶ میلادی بدنیا آمد و در سن ۹۴ سالگی در افسوس از دنیا رفت.
- ^۳ - Saint Augustine - قدیس آگوستین در میان آباء افلاطونی کلیسا یکی از بزرگترین فیلسوفان مسیحی بشمار می‌رود. مورخان فلسفه معمولاً او را با توماس آکوئینی به عنوان دو تن از بزرگترین فیلسوفان قرون وسطی یاد می‌کنند. آگوستین در شهر تاگاست در الجزایر کنونی در اواسط قرن چهارم میلادی بدنیا آمد. پدرش مشرک بود و ظاهراً تربیت مادر در او تاثیر بسزایی داشت و باعث شد که بعد از طی مراحل پر نشیب و فراز مسیحی شود. او اینها را تحت تاثیر

مادرش مونیکا می‌داند. او در کتاب اعترافات سرگذشت زندگی خود و گرویدنش به مسیحیت را شرح داده است.

۴ - Thomas Aquinas توماس آکوئینی یکی معروفترین فیلسوفان قرون وسطی است. توماس در سال ۱۲۲۴ در ایتالیا بدنیا آمد و در سال ۱۲۴۴ دومیکی می‌شود که با مخالفت شدید خانواده خود مواجه می‌شود. او در سال ۱۲۴۵ به پاریس می‌رود و نزد آلبرت کبیر تحصیل می‌کند. مهمترین آثار توماس عبارتند از: خلاصه الهیات، رساله وجود و ماهیت، کتابی علیه کفار، و تفاسیری بر مابعد الطبیعه ارسطو. مطابق فرمانی که پاپ در سال ۱۸۷۳ تحت عنوان "پدر جاویدان" صادر کرد کلیسا تعالیم او را به عنوان تعالیم رسمی کلیسا پذیرفت و از آن پس تعالیم آکوئینی طرفداران بیشتری پیدا کرد. هرچند پیش از آن هم فلسفه او به عنوان فلسفه بسیار معروف در مسیحیت مورد پذیرش و قبول قرار گرفته بود. امروزه فلسفه او به فلسفه نو-تومیس معروف است و ژیلسون و کاپلستون از نمایندگان این مکتب هستند.

۵ - پلاگیوس (360-418) (Pelagius). در زمان آگوستین متفکری مسیحی انگلیسی به نام پلاگیوس Pelagius که از مکتب او به نام pelagianism یاد می‌شود وجود داشت. پلاگیوس معتقد بود که انسان موجودی است با اختیار مطلق، یعنی می‌تواند خود ذاتا فاعل خیر باشد یا فاعل شر باشد. او فضایل و کمالات را اکتسابی انسان می‌دانست و در نتیجه اعتقادی بر مسأله لطف و عنایت الهی نداشت. یک متفکر مسیحی انگلیسی بود که اعتقاد به اراده آزاد بوده و انسان را خالق افعال خود می‌دانست. پلاگیوس نظر خاصی در باره ماهیت انسان داشت که باعث شد آگوستین اقدام به رد آرا او به پردازد.

۶ - Paul پولس یکی از شخصیت‌های بسیار مهم مسیحیان است. افکار و آثار او نه فقط در رواج و انتشار مسیحیت در کل امپراطوری روم سهم بسزایی داشته بلکه از لحاظ شکل‌گیری اصول اعتقادی مسیحیان و کلام رسمی ای که به نام خود او مشهور است، حائز اهمیت فوق العاده ای می‌باشد. پولس حدودا ۵ الی ۱۵ میلادی در نارسه ایتالیا متولد شده و در جوانی نه فقط مسیحی نبوده بلکه مخالف مسیحیان و شکنجه‌گر آنها نیز بوده است تا اینکه یکبار در راه دمشق که برای کشتن آنها رهسپار بوده دفعتا با شنیدن صدای غیبی مسیح متقلب می‌شود و بعدها با قبول این دین و گرفتن غسل تعمید یکی از سردسته‌ها و مبلغین اصلی آنها می‌گردد، به نحوی که بعدا گروهی او را دومین بنیانگذار دین مسیحیان می‌دانند. او ظاهرا هیچگاه خود مسیح را ندیده ولی احتمالا با بعضی از اصحاب اولیه او آشنا بوده و به نحو محرز، لوقا را می‌شناخته است. وی مسافرت‌های عدیده ای رفته- از جمله به قبرس و آتن- و در همه جا بر علیه کنیسه یهودیان موعظه می‌کرده و همگان را به قبول دین مسیح دعوت می‌کرده است. او حوالی یال ۶۰ میلادی به روم می‌رود و به سال ۶۶ میلادی زندانی و یک سال بعد در ۶۷

میلادی سر او را از تن جدا می‌سازند. (برگرفته از کتاب فلسفه در قرون وسطی نوشته دکتر کریم مجتهدی، ص. ۷۰).

^۷ - اورینگن (Origen) هم شاگردی افلوپین و از شاگردان کلمنت و آمونیوس سکاس بوده است. او در حدود سال ۱۸۵ میلادی در مصر در یک خانواده ای مسیحی بدنیا آمد. پدرش استاد الهیات و علوم دینی بود و در اسکندریه شاگردانی داشت. در سال ۲۰۲ رومیان او را به سبب پایبندی به اعتقادش پس از شکنجه به قتل رساندند. اورینگن راه پدر را دنبال کرد. در شرح حال افلوپین که بوسیله شاگرد او فروریوس صوری نوشته شده است، آمده است که آمونیوس سکاس سه مرید داشت، بنامهای لانگینوس، پلوتینوس (افلوپین) و اورینگن. این سه شاگرد سوگند یاد کردند و هم پیمان شدند که تعالیم سری و الهی استاد خویش را افشاء نکنند. برای نخستین بار لانگینوس و بعد اورینگن و بالاخره افلوپین در کتب و رسائل خود به افشاء تعالیم او پرداختند. از این گفته بر می آید که اورینگن شاگرد آمونیوس سکاس بوده و با افلوپین فیلسوف معروف و موسس نحله نوافلاطونی هم شاگرد بوده است. در واقع تعالیم اورینگن در بسیاری از موضوعات مهم، شباهت فراوانی به آراء افلوپین دارد. ولی بی تردید علت وحدت و اشتراک آراء این دو تن، شاگردی آنها نزد آمونیوس بوده است. از اطلاعات پراکنده ای که از آمونیوس در کتب نقل شده، بر می آید که او قائل به خلود نفس و نظریه صدور عالم از مبداء الهی بوده است. به نظر برخی در عالم مسیحیت اورینگن اولین کسی است که کوشید در خصوص عشق تلفیقی ایجاد کند میان دیدگاه مسیحی و یونانی.

^۸ - اندرس نایگرن (۱۸۹۰-۱۹۷۵) یک کشیش مسیحی پروتستانی است که در گوتنبرگ سوئد بدنیا آمد. او فرزند سوم ساموئل نایگرن بود. او مدتی رئیس کالج معلمان ابتدایی بود. پدرش گرایشات دینی داشت و در عین حال فرد روشنفکری بود نایگرن از طریق خواندن کتابی در کتابخانه پدرش به فلسفه و الهیات علاقمند می شود و با تشویق و راهنمایی پدرش به مناظرات دینی و امر مربوط به کلیسا علاقمند می شود. او یک اسقف لوتری در شهر لاند سوئد بود. او در سال ۱۹۲۴ استاد الهیات دانشگاه اوند سوئیس بود. در سال ۱۹۴۸ اسقف شهر لوند می شود. شهرت نایگرن بیشتر به واسطه نوشتن کتابی است به نام آگاپه و اروس که در آن او آگاپه را به عنوان عشق خاص مسیحی و اروس را به عنوان عشق یونانی مطرح می کند و با آن دسته از متفکران مسیحی که گرایشات افلاطونی داشتند مانند اورینگن و قدیس آگوستین در این خصوص مخالف بود ولی با متفکرانی مانند پولوس و لوتر موافق بود در جدا دانستن آگاپه و اروس در مسیحیت. البته برخی از متفکران و متکلمین مسیحی در قرن بیستم مانند جون میکائیل ریست (۱۹۳۶) متفکر انگلیسی کاتولیک با نظر نایگرن مخالف می کند. او مخالفت خود با آراء نایگرن را در کتابی به نام اروس و روان: مطالعاتی در باره افلاطون و اورینگن مطرح می

کند. متفکران مسیحی دیگری چون جون برنابای (۱۹۳۸)، هالت، اودونووان (۱۹۸۰)، و هالت گرین (۱۹۶۲) نیز به او پاسخهایی دادند.

منابع

افلاطون (۱۳۸۰)، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
مجتهدی، کریم (۱۳۷۹)، فلسفه در قرون وسطی، تهران: انتشارات امیر کبیر.

Augustine, *The City of God, Against the Pagan*, Edit. . Trans. by. R.W.Dyson, Cambridge University Press. 1998.

E.Murphy, OCarm Roland, *The Song of Songs, A Commentary on the Book of Canticles or the Song of Songs*.

John M.Rist, *Augustine, Ancient Thought Baptized*, Cambridge University Press, 2003.

John M.Rist, *Augustine Deformed, Love, Sin, and Freedom in the Western Moral Tradition*, Cambridge University Press, 2014.

Nygren, Anders, *Agape and Eros*, trans. Philip S. Watson, The Westminster Press, 1953.

Osborne, Catherine, *Eros Unveiled Plato and the God of Love*, Clarendon Press, Oxford, 2002.